

نوت: بنا به تقاضای عده ای از عزیزان اینک ۱۷ قسمت از نوشتهء تحت عنوان (فریاد خاموشان) را در این مجموعه گرد آورده ایم که ذیلاً تقدیم حضور گرم تان میدارم :

فریاد خاموشان

مقدمه :

فریاد خاموشان عنوانی ست برای صدای بی صدایان و در جهانی که صدای طبل های جنگ بلندتر از صدای انسانیت شده، صداهایی وجود دارند که عمداً خاموش نگه داشته شده اند مثلاً

- صدای کودکی در کارگاه ، کارخانه و فابریک،

- صدای مادری در مرز ،

- کودکی بی پایه پوش و نان،

- کارگری دور از وطن،

- صدای پدری در مهاجرت

گاهی فریاد، صدایی ندارد..... اما نگاه یک کودک گرسنه، آغوش بی مرز یک مادر، و بغض فروخورده یک پدر مهاجر از هزار فریاد بلندتر است..... ما آمده ایم تا واژه شویم، و این صداها را به واژه می سپاریم... با قلمی که بجای گلوله، حقیقت را می نویسد تا صدای آنان باشیم که دنیا گوش شان را بست.

فریاد خاموشان تلاشی ست برای بازتاب این صداها،

- با واژه نه با سلاح،

- با قلم نه با قدرت

فریاد خاموشان، صدای کسانی ست که شنیده نشدند... نه از ناتوانی، بلکه چون طبل های جنگ، رسانه های گزینشی و سیاست های تبعیض آمیز، عمداً صدایشان را خفه کردند .

در پروژه « فریاد خاموشان » با مدیریت: سراج ادیب نویسنده، پژوهشگر و تحلیلگر بی طرف امور افغانستان با در نظر داشت و برگرفته از دیدگاه های مستقل و انسان محور همراه باشید تا صدای انسانیت خاموش نماند و سکوت، خانه حقیقت نباشد.

* * * * *

{ فریاد خاموشان – قسمت اول }

(انعکاس صدای خاموشان)

به قلم: « سراج ادیب »

تاریخ نشر: ۲۰۲۵/۷/۱۸

در جهان پریاهوی امروز، صداهایی هستند که هرگز شنیده نمی شوند...

نه به خاطر اینکه ضعیف اند، بلکه چون در هیاهوی طبل های جنگ، در غوغای تبلیغات، در ازدحام دروغ ها، عمداً خاموشان کرده اند.

صدای مادری که در مرزها به کودکش شیر می دهد، اما از دید هیچ دوربینی عبور نمی کند.

صدای کودکی که با دست های کوچک، بیل به دست گرفته تا نان شب پدر مریضش را فراهم کند.

صدای پدری که زیر بار تحقیر مهاجرت، خم می شود، اما هنوز لبخند می زند تا فرزندانش خیال کنند دنیا امن است.

عزیزان من!

این‌ها همه فریادهایی خاموش‌اند...

فریاد انسان، فریاد کرامت، فریاد انسانیت در جهانی که بلندگوهایش در دست بی‌دردهاست و دوربین‌هایش تنها از زاویه قدرت می‌بیند.

ما آمده‌ایم تا این فریاد خاموش را واژگانی ببخشیم، تا به جای فریاد، قلم فریاد بزند و به‌جای بغض، واژه جاری شود.

من، صدای آن کودک بی‌پا پوش بی‌کلامم، که در سرمای مرزها به جای واژه، با نگاه، گرسنگی را فریاد می‌کشد...

من، ناله مادری‌ام در پشت سیم‌های خاردار، که آغوشش پر است از صلح اما جهان، در را بر او بسته است.

من، صدای کارگری‌ام با دستان آبله خورده، که وطنش را دوست داشت ولی گرسنه ماند...

من، فریادی خاموشانی هستم، که هرگز به میزهای قدرت راه نیافتند و هیچ میکروفونی نامش را نپرسید...

اما تو، ای واژه، ای قلم، مرا فریاد کن، پیش از آن که سکوت، مرا در خود دفن کند...

عزیزانم!

فریاد خاموش، تنها یک استعاره نیست؛ واقعیت تلخ میلیون‌ها انسان است. در جهانی که رسانه‌ها تنها به بلندگوی نیرومندان تبدیل شده‌اند، صدای پابرهنگان، مهاجران، گرسنگان و محرومان، یا سانسور می‌شود یا تحقیر. اما این فریادهای خاموش، در حقیقت ضربان وجدان بشریت‌اند.

از کودکانی که به جای مدرسه، در فابریک و بازارها جان می‌کنند تا زمانی که در پناه‌گاه‌ها، آرزوی خانه‌ای امن دارند...

از مهاجرانی که در جست‌وجوی زندگی، با مرگ دست و پنجه نرم می‌دارند، تا مردانی که شرافتشان را در صف نان، خاک می‌کنند...

بیاید عزیزانم سکوت نکنیم!

بیاید آن فریاد خاموش را زبان شویم. جهان تنها با صداقت، عدالت و همدلی نجات خواهد یافت، نه با قدرت، نه با زر، نه با سیاست.

داستان کوتاه: را بر ای شما بازگو می‌دارم: نازو دوازده ساله بود. چشم‌هایش همیشه تر، ولی لب‌هایش همیشه خاموش. در یکی از کوچه‌های کابل، کنار پدر نیمه‌جان، دانه‌های توت خشکیده می‌فروخت. نه برای تفریح، نه برای مکتب و مدرسه، فقط برای یک لقمه نان.

روزی یک خبرنگار از کنارش گذشت. از کودک دیگری عکس گرفت، چند واژه نوشت و رفت.

اما نازو، که لبخند نمی‌زد و پرچم در دست نداشت، هیچ‌گاه به قاب هیچ دوربینی راه نیافت...

او یک فریاد خاموش بود، اما اگر ما نازو را بنویسیم، شاید روزی جهان، گوش بسپارد. در جهانی که طبل‌های جنگ بلندتر از صدای انسانیت کوبیده می‌شود، فریادهایی هستند که هرگز شنیده نمی‌شوند. نه از ناتوانی، بلکه از خاموشی‌تحمیل شده در عصر سیاست‌های گزینشی.

این فریادها از حنجره‌های سوخته‌ی کودکانی برمی‌خیزد که هنوز فرق دفتر و بیل را نمی‌دانند...

از نگاه مادرانی که پشت مرزها، شرافتشان را به نرخ نان شب معامله می‌کنند و از دستان پینه‌بسته‌ی پدران که برای بقا، میهن را با اشک بدرقه کرده‌اند.

ما آمده‌ایم تا آنچه خاموش شده، دوباره صدا بگیرد. نه با گلوله، که با واژه. نه با قدرت، که با حقیقت./

با تقدیم مهر و احترام: «سراج ادیب»

* * * * *

{ فریاد خاموشان - قسمت دوم }

[زخم های مهاجرت]

به قلم: « سراج ادیب »

تاریخ نشر: ۲۰ / ۰۷ / ۲۰۲۵

در پشت هرچهره خاموش، داستانی نهفته است، داستانی از رنج، از مقاومت، از عشق بی‌صدا و از فریادی که مجال شنیده شدن نیافته است. آنانی را که گرد کردن در قعر اردوگاه‌های مهاجران، جایی میان زخم‌های خاک و سرمای شب، مادری است که برای کودکش قصه می‌گوید. نه از پریان، بلکه از نانی که نیافتند... از وطنی که جا ماند... و از خانه‌ای که در رویاها هم جایی نداشت. در اعماق شهرها، کودکانی‌اند که به جای دفتر، پارچه‌ای کهنه بر دوش دارند؛ کارگران کوچک با چشمانی بزرگ، که دنیا را از کف دستهای پینه بسته شان می‌فهمند. این‌ها، خاموشان‌اند. نه ضعیف‌اند، نه بی‌ارزش. آن‌ها را فقط، تاریخ نوشته است و رسانه نخوانده.

ما آمده‌ایم تا صدایشان باشیم. بیایید با قلم، با عکس، با روایت، با صداقت، با همدلی، آنچه پنهان مانده را روشن کنیم.

ما فریاد خاموشان را می‌نویسیم نه برای دلسوزی، بلکه برای بیداری. نه برای ترحم، بلکه برای تغییر. چون سکوت، اگر طولانی شود، حقیقت را می‌بلعد و ما نمی‌خواهیم، جهان مان را درسکوت گم کنیم...

اینک داستان کوتاه و واقعی بنام « بوته‌های پاره‌ی آرزو نوجوان » را به شما بازگو میدارم:

« جوانی از میان انبوه مهاجران، چشم‌های درشت و خاموش‌اش چون دو دریچه‌ی فرو بسته به آفتاب بود. او را کسی نمی‌دید، صدایش را کسی نمی‌شنید، نامی نداشت، سندی نداشت، آینده‌ای هم نداشت، در هوای نیم‌گرم تابستان، با پلاستیک‌هایی به‌جای دستکش، خاک روبه‌ها را جمع می‌کرد از سطل‌هایی که نیمی از امید یک ملت در آن مدفون بود. هر بار که خم می‌شد، نه فقط کمرش، که غرورش هم می‌شکست... و با آن بوت‌های پاره‌ای که تنها یادگار روزگار کودکان‌اش بودند، می‌دوید تا از سگ‌های کوچکی و سنگ‌های بی‌مهری مردم، جان سالم به در ببرد.

مادرش می‌گفت: (تو پدر خانواده‌ای...) و او نمی‌فهمید چرا باید در سیزده سالگی، نقش مردی پنجاه ساله را بازی کند. گاهی شب‌ها، کنار کانتینر زنگ زده‌ای که پناه شبانه‌اش بود، زیر نور سرد مهتاب، کاغذ پاره‌ای از زباله‌ها یافته را باز می‌کرد و بی‌آنکه کسی بداند، آرام و بی‌صدا می‌نوشت: (من هم انسانم. شاید کسی، روزی، صدایم را بخواند) و من، در میان هزاران برگ سوخته از تاریخ این سرزمین، دست خط لرزان او را دیدم....

روی کاغذی که لکه‌ی روغن و خاک گرفته بود، اما واژه‌هایش از طلا ناب‌تر بودند. او نوشته بود که گرسنه است، نه از سردی هوا گفته بود، نه از سیلی‌هایی که به جرم بی‌گناهی خورده بود. فقط نوشته بود: (اگر روزی دوباره زاده شوم، دلم می‌خواهد در کشوری باشم که بوت پاره، نشانه‌ی کار باشد، نه تحقیر.) و این جمله برایم چنان سنگین بود که هنوز بعد از سال‌ها، صدای پایش را در کوچه‌های غم زده‌ی تاریخ می‌شنوم.

این بخش از مجموعه‌ی { فریاد خاموشان - زخم های مهاجرت } را تقدیم می‌کنم به همه کودکانی که از جغرافیای بی‌عدالتی مهاجرت کردند، اما هنوز قلب شان برای روزی می‌تپد که نوبت انسانیت برسد. / با تقدیم مهر و احترام: « سراج ادیب »

* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت سوم

(درسایه خاکستر، هنوز آتش است)

به قلم: سراج ادیب

تاریخ نشر: ۲۵ / ۷ / ۲۰۲۵

در کوچه‌های بی‌نام کابل، صدایی نمی‌پیچد؛ اما دیوارها، زبان دارند. آن‌ها هر شب، ناله‌ی کودکی را که از گرسنگی خواب می‌بیند، در خود نگه می‌دارند



و هر صبح با نسیم، آه مادران را به آسمان می فرستند. در دل این سکوت، فریادی است که خاموش مانده؛ فریادی از نسلی که نه جنگ را آغاز کرد و نه صلح را تجربه نمود.

خاموشان ما، همان‌هایی‌اند که با پای برهنه بر خرده شیشه‌های تاریخ قدم زدند؛ نه به خاطر شجاعت، بلکه برای زنده ماندن. کودکانی که مکتب و مدرسه را با دود باروت شناختند، و کتاب‌های شان، خاک گرفته و غم‌آلود در گوشه‌ای از خانه ویران دفن شده‌اند.

دخترک ۱۱ ساله‌ای که به جای سامان بازی، نان خشک مادر را در دستان کوچک خود پنهان می‌کند، قهرمان بی نام این دوران است. و مردی که از شرم نان، هر صبح با صورت آفتاب سوخته از خانه بیرون می‌رود، تا بی‌کاری اش را در پشت بازارهای مزدورانه پنهان کند، فریاد خاموشی‌ست که هرگز به گوش سردمداران نرسید.

اما مگر این فریاد خاموش می‌ماند؟ نه این خاموشی، طوفان می‌زاید. از دل درد، معنا برمی‌خیزد.

ما فرزندان همان مادرانی هستیم که در دل ویرانی، آغوش‌شان را به ما سپردند. همان پدرانی که استخوان‌های‌شان را برای یک لقمه نان در غربت شکستند.

ما فرزندان قناعت نیستیم؛ ما فرزندان فراموش شدگانیم که روزی حقیقت را فریاد خواهیم زد. و باید علاوه نمود که: ما شرمسار خاموشی‌مان هستیم.

ما وارثان درد بی صدایییم، اما هر قطره اشک مادر، هر ناله پدر، و هر حسرت کودک، به زودی در زبان ما بدل به شعله خواهد شد. شاید امروز قلم‌ها را شکسته‌اند، اما فردا، خود این شکست‌ها، آغاز نگارش تاریخ تازه‌ای خواهد بود.

با تقدیم مهر و احترام: «سراج ادیب»

* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت چهارم

(قربانیان بی‌محاکمه)

به قلم: سراج ادیب

تاریخ نشر: ۲۰۲۵/۷/۲۹

نه دادگاهی برپا شد، نه هیچ قاضی‌یی پرسید: «چرا؟»

چرا کودکان ما قربانی شدند؟ چرا زنان ما، در سکوت سنگ‌ها دفن شدند؟ چرا میلیون‌ها انسان، از خانه تا سرزمین، آواره کوه و دریا شدند؛ بی آن‌که گناهی مرتکب شده باشند؟ خاموشان ما، قربانیان بی‌محاکمه‌اند.



کسانی که نه از مرزها گذشتند، بلکه مرزها از روی آنان عبور کرد. تکه تکه شدند در زیر چکمه سیاست، بی آنکه حتی نام شان در تیتر خبری درج شود. و ما، نسل پس از درد، هنوز نمی‌دانیم چگونه باید زخم را مرهم نهمیم، وقتی هنوز هم خنجر از پشت می‌آید.

قانون برای آنان نوشته شد که یا بر کرسی قدرت نشستند، یا پشت مرزهای فولادی پنهان شدند. اما برای مادرانی که هر شب با قاب عکس فرزند شهید خود حرف می‌زنند، قانونی نیست؛ فقط اشک است و یک بستر پر از حسرت. سوال بمیان می‌آید که:

چه شد که انسان‌ها، برای «انسان» بودن باید بهای تمام شده بدهند؟

چه شد که عدالت، فقط بر بایگانی و ارشیف میزهای گرد قدرت باقی ماند؟

در فریاد خاموشان، این بار صدا می‌زنیم! کجاست وجدان جهان؟

کجاست سازمانی که نامش «ملل متحد» است، اما در برابر اشک ملتی بی پناه، فقط قطعنامه صادر می‌کند، نه همدردی؟

کجایند قلم‌هایی که برای آزادی می‌نوشتند، اما در برابر بردگی نوین ما سکوت کردند؟

خاموشان، فقط کسانی نیستند که زبان در کام کشیدند، خاموشان، آنانند که با اشک نوشتند، اما کسی نخواند...

با آه فریاد زدند، اما کسی نشنید... با خون بر دیوار نوشتند: «ما زنده ایم!»

اما کسی باور نکرد و هنوز هم، در پس هر لبخند کودک مهاجر، در پشت هر چادر پاره شده در اردوگاه، در دل هر دخترکی که از درس محروم ماند، فریاد خاموشی هست... که اگر روزی برخیزد، جهان از شرمش خواهد لرزید.

با تقدیم مهر و احترام: «سراج ادیب»

* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت پنجم

«سرزمین بر دوش، نه زیر پا»

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر: ۲۰۲۵/۷/۳۰

در جهان کنونی قرن ۲۱، انسان‌ها به سفر می‌روند تا کشف کنند، اما افغان‌ها سفر کردند تا بگریزند... نه با اشتیاق، بلکه با اشک، نه برای دیدن دنیا، بلکه برای ندیدن آتش.

ما خانه را ترک نکردیم خانه ما را ترک کرد، از خانه‌ای که دیگر سقف نداشت،

دیوارها فرو ریخت، پنجره‌ها به‌جای نور، آتش را دیدند، و کودکانی که باید با قصه‌ها بخوابند، با صدای راکت‌ها بیدار شدند، از وطنی که دیگر وطن نبود. از خاکی که بیشتر بوی خون می‌داد تا نان.

مهاجرت نام دیگری از تبعید است، نه انتخاب، بلکه اجبار. هر افغان دور از وطن، قطعه‌ای از وطن را با خود حمل می‌کند، در خریطه و بکس‌شان نان نیست، اما نقشه‌ای از خاطرات مانده؛ نقشه‌ای که مرز ندارد، اما زخم دارد.

کودک ما، وقتی از مرز می‌گذشت، نه دست مادر را گرفته بود، نه سامان بازی را، بلکه تکه‌ای از وطن را در دل و وجدان خود حمل می‌کرد، وطنی که زخمی بود، اما عزیز. مهاجرت برای مردم ما «گزینه» نبود، بلکه «اجبار» بود، یعنی (فرار) از جنگ، از فقر، از تحقیر، از بی‌فردایی.

کجایند آن‌هایی که وعده دادند؟ گفتند آینده خواهد آمد...

اما آینده آمد، با ویزای رد شده، با توهین در صف نان، با ضربه‌ای در مدرسه، با نگاهی در بازار، با تحقیر در کوچه‌های بیگانه.

ما فرزندان وطنی هستیم که تاریخ مان پر از مقاومت است، اما امروز، برای یک لقمه نان، باید پاسپورت و تذکره خود را پنهان کنیم. کودک افغان، در اردوگاه‌های مرزی، از همان ابتدا می‌آموزد که تبعیض، بخشی از نان روزانه است. می‌آموزد که حتی زبان مادری‌اش، می‌تواند جرم باشد. می‌آموزد که نگاه‌ها، گاهی بیشتر از گلوله، زخمی می‌زنند.

مگر جرم ما چیست؟

این است که در جغرافیایی بنام افغانستان متولد شدیم که قدرت‌های جهانی آن را میدان جنگ ساختند؟ یا اینکه در خانه‌ای بزرگ شدیم که سقشش با آتش فروریخت؟ یا اینکه در خاکی قدم زدیم که نقشه‌های بیگانگان آن را هزار بار تکه تکه کردند؟

ولی باید بدانند که سرزمین ما زیر پا نیست، بر دوش است؛ سنگین، شکسته، اما هنوز عزیز. ما بی‌وطن نشدیم، بلکه وطن از ما ربوده شد؛ توسط سیاست‌هایی که زبان گلوله را بهتر از زبان گفتگو می‌دانند. توسط آنانی که نان می‌خورند از بحران، و لبخند می‌زنند به ماتم ما. اما هنوز ایستاده‌ایم، هرچند دور، هرچند تنها، اما با امیدی خاموش که هنوز فریاد می‌زند: «ما باز می‌گردیم، نه برای انتقام، بلکه برای ساختن.» ای خاموشان مهاجر، شما نه فقط در صف‌های نان، بلکه در وجدان ما ایستاده‌اید. شما فریادید البته فریادی که از مرزها گذشته، اما هنوز پشت دیوارهای سکوت جهانی گیر کرده است.



کاش دنیا بداند:

ما سرزمین خود را پشت سر نگذاشتیم؛ ما آن را بر دوش کشیدیم. در اشک‌های مادر، در نگاه پدر، در رؤیای کودک مهاجر، در کوله پشتی دخترکان مدرسه ندیده، و در قلب ما به امید آنکه هر روز و هر شب، به وطن برمی گردیم، اما با اشتیاق، با درد، با افتخار. / با تقدیم مهر و احترام: « سراج ادیب »

* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت ششم

(خنجر از خودی ست)

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر: ۲۰۲۵/۸/۵

اگر فریاد ما تا امروز به آسمان رسید، اما به عدالت نرسید، علتش را باید نه تنها در دیوارهای بلند سفارت‌ها و سازمان‌های جهانی جست، بلکه در سایه‌های خودیانی دید، که با خنده ای دروغین، با لباسی وطن‌دوستی، خنجر را از پشت زدند. وای بر ملتی که زخم از دشمن دیده، اما خیانت از دوست چشیده باشد ...

ما سال‌ها در برابر تجاوز ایستادیم، اما آنکه در را باز کرد، آنکه بیرق تسلیم برافراشت، درون خانه بود. ما دشمن بیرونی را شناختیم (با لباس، با پرچم، با لهجه) اما خیانت کار داخلی، با زبان ما سخن گفت، با ما نان خورد، و بعد، در نشست‌های بین‌المللی، ما را به لیلیم گذاشت.

همان سیاست مداران فاسدی که به نام اسلام، به نام خلق، به نام جمهوریت، ملک را تکه تکه کردند و به ولایت داران بی‌گانه فروختند؛ امروز در سایه‌های امن غرب، خانه دارند، حساب بانکی دارند، و هنوز هم خود را نماینده مردم رنج‌کشیده افغانستان می‌نامند.

سوداگران جنگ، در هر نظام چهره عوض کردند: گاهی با ریش، گاهی با دستمال گردن بلند پارچه ای، اما هدف شان همیشه یکی بود (منافع خود، به قیمت خون ملت) آن‌ها برای هر انفجار، قرارداد امضا کردند. برای هر آوارگی، امتیاز گرفتند، برای هر مادر داغ دیده، سند املاک در دوی و استانبول را به دست آوردند و آن گاه که صدای عدالت بلند شد، یا زبان‌ها را خریدند، یا صدای فریادگران را در هیاهوی سیاست خاموش کردند. ما، قربانی جنگی شدیم که نیمی از آن را بیگانگان هدایت کردند، و نیمی را خائنان داخلی.

اما ای خاموشان بیدار !

این بار نباید فریب خورد؛ این بار می‌دانیم که دشمن با زبان ما هم سخن می‌گوید. می‌دانیم که لیبخندها همیشه از صداقت نمی‌آید، و وعده‌ها همیشه از نیت پاک نیستند. ما در زخم‌های مان، بیدار شده‌ایم. ما از خیانت‌ها، روشنی آموخته ایم و این بار، هر که می‌خواهد از رنج ما زینه بسازد، بداند که دیگر، ملت ما زانو نمی‌زند، نه در برابر تفنگ، نه در برابر تریبون‌های دروغ.

ما یاد گرفته ایم: نجات، نه از بیرون خواهد آمد، نه از بالا. نجات، از دل همین فریادهای خاموش، از هوشیاری مردم، و از شکست سکوت، آغاز خواهد شد. این نوشته فریادی ست برای آنان که صدایشان در هیاهوی قدرت گم شده است. /

با تقدیم مهر و احترام: « سراج ادیب »



* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت هفتم (زن، فریادی از درون آوار)

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر: 2025/8/18

در تمام سال‌هایی که خاک وطن بوی باروت می‌داد، و صدای هاوان و توپ و راکت‌ها، آهنگ یا شعر آرامش دهنده شب‌های ما بود، زنی در کنجی از خانه، با دست‌های خسته اما دل استوار، هم کودکی را بزرگ کرد، و هم آتشی را که بر سر خانه‌اش ریخته بود، خاموش ساخت.

زن افغان، قربانی نبود، او در خاموش‌ترین صحنه‌ها، قهرمان بی‌نشان تاریخ شد. وقتی مردان در میدان جنگ بودند، او در میدان زنده ماندن می‌جنگید. وقتی قدرت‌ها بر نقشه‌ها خط می‌کشیدند، او بر نان خشک، خط زندگی می‌کشید. چه کسی آمار دارد از زنانی که شوهرشان را جنگ گرفت، فرزندان‌شان را مهاجرت بلعید، و آرزوهای‌شان را سنت، در گور سکوت دفن کرد؟ و با این‌همه، هنوز ایستاده‌اند؛ با تن خمیده، اما با قامتی بلند تر از کوه‌های هندگش.

زن افغان، نه تنها مادر ملت است، بلکه وجدان زخمی آن نیز هست. او با هر قطره اشک، دفتری از تاریخ درد را نوشته، و با هر لبخند

خاموش، بذر فردا را کاشته. مدارس و مکتب‌های زیرزمینی را او ساخت، زبان ممنوع را او به فرزندش آموخت، و در کوچه‌های تنگ، عزت انسان را (پنهان، اما پایدار نگه داشت). امروز اگر هنوز نسلی از امید، از لابه‌لای آوار و خرابه‌ها برخاسته است، مرهون زنانی ست که به‌جای مرثیه سرایی، زندگی را بازخوانی کردند.

اما دنیا او را ندید، از یاد بردند که زن افغان، نه تنها از طالبان، که از سنگینی جامعه، از نگاه‌های پرسش‌گر، از قوانینی که حق او را گروگان گرفتند، می‌گریخت. اما او نگریخت ایستاد، تحمل کرد، با سختی‌ها ساخت، و فراموش نشد. باید اذهان کرد که فریاد خاموش زن افغان، دیگر خاموش نمی‌ماند. / با مهر و احترام : « سراج ادیب »



فریاد خاموشان - قسمت هشتم

(از خاکستر تا خورشید)

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر 2025/8/21

در وطن ما، کودک وقتی متولد می‌شود، پیش از آن که سخن بگوید، درد را می‌فهمد. در اولین گریه اش، آوای تاریخ شکسته می‌پیچد، و در نخستین قدم‌های لرزانش، زمین مین‌گذاری شده را حس می‌کند. اما نسل جوانان ما، با همه این دردها، فراتر از رنج قد کشیده‌اند. در کوچه‌های خاکی، با دفترهای کهنه، با قلب‌هایی پر از سؤال، آینده را جست‌وجو کرده‌اند.

دانش‌آموزی که پای پیاده به مکتب و مدرسه رفت، دانشجویی که میان برق رفتگی و تهدید، در روشنایی شمع، کتاب ورق زد، مهاجری که در کوچه‌های تهران، کراچی یا هامبورگ و سایر کشور های غرب ظرف شست، اما رؤیایش را نشُست این همه فریاد ماست. ما نسلی داریم، که اگرچه وطن نداشت، اما وجدان داشت. اگرچه سقفی بالای سرش نبود، اما سقفی از امید در دل ساخت. لذا این نسل، فریب نمی‌خورد، نه از شعارهای انقلابی میان خالی، نه از وعده‌های خارجی پر از نیرنگ.

نسل خاموش می‌داند که نجات، نه در بیرق‌های تازه، که در بازسازی

درون است و بهتر از همه میداند که دانش، سلاح اوست، آگاهی، سنگر و قلم، اسلحه اش.

خاموشان، برخلاف گذشته، می‌نویسد پیش از آن که بجنگد. خاموشان می‌پرسد پیش از آن که اطاعت کند و با او دارد که آزادی، چیزی نیست که هدیه شود بلکه باید آن را ساخت، با آگاهی، با همدلی، و با نا فرمانی علیه دروغ.

ای فریادهای خاموش !

نسل امروز شما را شنیده است، نه در کلمات بزرگ، که در سکوت معنادار تان، در راه رفتن آرام تان که مصمم، در انتخاب‌های کوچک اما سرنوشت ساز هستید، اگر جهان بخواهد بار دیگر، شما را به حاشیه براند، شما این بار حاشیه را مرکز می‌کنید، زیرا شما، نسل خاکستری هستید اما زیر خورشید، زیرا شما از خاکستر برخاسته اید، تا خورشید را از نو معنا کنید.

آه ای خاموشان تاریخ !

از خاکستر رنج برخیزید، که خورشید فردا در دل شماست. هیچ زنجیری نمی‌تواند اندیشه بیدار و دل امیدوار را در بند کشد. صلح از آسمان نازل نمی‌شود، بلکه از دستان ما، از همدلی ما، و از ایمان ما به انسانیت خواهد رویید. راه روشن تر، درگام‌های ماست؛ اگر بخواهیم، افغانستان از نو زاده خواهد شد. / با تقدیم مهر و احترام : « سراج ادیب »



* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت نهم

« راهی روشن تر، پس از تاریکی »

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر - 2025/8/23

از لابه‌لای رنج‌های پایان‌ناپذیر، صدای انسان هنوز می‌جوشد. سرزمین ما، افغانستان، که سالیان سال در آتش جنگ، چرخش‌های سیاسی، و خیانت معامله‌گران فرو رفته است، هنوز ریشه‌هایی دارد که از دل خاکستر می‌روید. این ریشه‌ها همان انسان‌های خاموشی‌اند که صدایشان به فریاد بدل نشده، اما در سکوت خود نیرویی عظیم نهفته دارند.

آینده را نمی‌توان تنها با شمشیر و قدرت نظامی رقم زد؛ آینده افغانستان به آگاهی، اتحاد، و صداقت مردمش گره خورده است. آنچه امروز تاریکی می‌نماید، تنها پرده‌ای است بر خورشیدی که اگر بخواهیم، می‌تواند طلوع کند. این خورشید از خون‌ریزی و تفرقه به وجود نمی‌آید؛ بلکه از بیداری مردم، از باور به ارزش‌های انسانی، و از انتخاب درست برخاسته می‌شود. اگر تاریخ معاصر ما سرشار از شکست، تفرقه و درد بوده است، پس آینده می‌تواند به گونه‌ای دیگر نوشته شود.

مردمی که امروز در خاموشی خویش زجر می‌برند، می‌توانند فردا را با صدای واحدی بسازند؛ صدایی که دیگر نه برای جنگ، بلکه برای

عدالت، آموزش، آزادی و صلح طنین‌انداز گردد، در چنین شرایطی است که رهبران خود خواه و معامله‌گر و خود ساخته روزی به پایان می‌رسند؛ اما نسلی که می‌فهمد و می‌آموزد، پایدار می‌ماند.

امروز رسالت بزرگ ما این است که در برابر چرخ جنگ طلبی استاده شویم و به جای تکرار گذشته، جاده‌ای تازه ترسیم کنیم. جاده‌ای که از دل تاریکی می‌گذرد و به سوی روشنایی می‌رود. افغانستان آینده، اگر بخواهد بماند، باید بر ستون‌های صلح و همزیستی ساخته شود. این تنها راهی است که می‌تواند رنج خاموشان را به فریادی سازنده بدل کند؛ فریادی که نه برای شکستن، که برای ساختن است. خورشید در دل همین خاکستر نهفته است، کافی است باور کنیم که می‌توانیم. کافی است صداقت را جانشین خیانت کنیم و مهر را جایگزین نفرت. آن‌گاه فریاد خاموشان، به سرود امید بدل خواهد شد و تاریکی راه را به روشنایی خواهد سپرد. / با تقدیم مهر و احترام : « سراج ادیب »



* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت دهم

« وحدت ملی، آشتی انسانی و بازگشت به خویشتن مشترک »

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر - 2025/9/7

ما کیستیم؟ ما را سال‌هاست تکه تکه کرده‌اند. به نام قوم، به نام زبان، به نام مذهب، به نام مرز، و هر بار که زخم ما را بهانه کردند، آن که سوخت، ما بودیم؛ و آن که ساخت، کاخ نشینان بیرون از درد.

اما زمان آن رسیده بپرسیم: ما کیستیم؟

آیا فقط تاجیک، پشتون، هزاره و ازبکیم؟

یا فراتر از واژه‌ها، انسانیم؟

آیا ما فقط بازماندگان جنگیم؟

یا بیدارگران صلح؟

آیا ما تنها مهاجر، پناهجو، کارگر و بی‌خانمانیم؟

یا صاحبان فردایی روشن‌تر؟



فراموش نکنیم: پیش از آن که دشمن وارد خانه ما شود، اختلاف وارد دل مان شده بود. پیش از آن که خاک ما اشغال شود، دل مان از یکدیگر خالی شده بود. و امروز، بازسازی وطن، پیش از هر دیواری، نیازمند ساختن پلی در دل‌های ماست.

ما باید وطن را از نو تعریف کنیم: وطن نه مرزی ست که استعمار کشیده، بلکه خاطرهای ست که با هم ساخته ایم. نه زمینی ست که بر سر آن بجنگیم، بلکه سرزمینی ست که برای آن زندگی کنیم.

از کابل تا قندهار، از بدخشان تا هرات، از مزار تا بامیان و غیره ما یک تن‌ایم، و اگر پاره پاره باشیم، دشمن پیروز است.

خاموشان امروز، فریادگران فردا، اگر بدانند که صدای شان، تنها در اتحاد شنیده می‌شود و این اتحاد، نه در پرچم سیاسی، نه در ستیز ایدئولوژیک، بلکه در آغوش انسانی ماست.

بیابید وطن را، نه از نو بسازیم، که از نو با هم بسازیم. نه برای یک قوم، نه برای یک زبان، بلکه برای کودک گرسنه‌ای که فردا می‌خواهد بخندد؛ برای مادری که دیگر نمی‌خواهد فرزندش را دفن کند؛ برای مردی که می‌خواهد، در وطنش، با عزت نان ببرد خانه.

وطن، در دست ماست، نه در دست آنانیکه ویرانی را تجارت کردند و ما، اگر باهم باشیم، حتی سنگ هم نان میشود، و خاک هم وطن می‌گردد. / با تقدیم مهر و احترام: « سراج ادیب »

* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت یازدهم

« فریاد مهاجران درد کشیده »

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر - 2025/9/12

از سالیان متمادیست، که نسبت جنگهای خانمانسوز در افغانستان مهاجرت ها پی در پی و در هر گردش رژیم به تعدادشان افزوده میگردد و افغانهای مهاجر در به در بخاک های که خود نمی خواستند و یا جبراً کشانده شدند سکنا گزینند و این وارثان بی پناه در حوالی غروبهای خاکستری تهران، در اردوگاههای متروک پاکستان، در کوچههای تنگ استانبول، در گذرگاه های یخ زده هامبورگ، و حتی در دل کمپهای اروپا و امریکا و سایر کشور های جهان با شرایط سخت حضور یافتند، این وارثان صدایی هست که جهان کمتر آن را می شنود.



اما در دل این غم صدای فریاد خاموش مهاجر افغان هست، آنها که روزی خانه داشتند، اما امشب دیوار ندارند. آنها که پدر داشتند، اما امروز نامشان در لیست های اخراجی است. آنها که زبان مادری شان شیرین بود، اما اکنون به زبانی غریب نان می جویند.

مهاجر، واژه کوچکیست برای دریای غربت، برای مادری که شبها با ترس خواب می بیند که فردا فرزندش را از مکتب بازگرداند، برای پدری که کارت اقامت ندارد اما قلبش هزار بار اقامت درد گرفته، برای نوجوانی که از تحقیر، سرش را پایین می اندازد اما ذهنش را بلند نگه می دارد و با این همه، مهاجر افغان فقط قربانی نیست.

او راوی رنجیست که هنوز نجیب مانده، او چراغیست که در دل طوفان روشن مانده، و اگر روزی دنیا گوش کند، می شنود که این فریاد، نه ناله تسلیم، بلکه نعره ایستادگیست. کودک مهاجر، شاید پشت دروازه های مدرسه بماند، اما شب، زیر نور مهتاب، حروف می نویسد، دختر مهاجر شاید از تحصیل بازماند، اما از رویا نمی گذرد و پدر مهاجر، شاید در کارگاهها خم شود، اما قامت شرافتش هیچ گاه نمی شکند.

ای سرزمین من!

مهاجران تو در دورترین نقاط دنیا هنوز تو را زندگی می کنند، در غذاهای شان، در زبان شان، در ترانه های شان، تو جاری هستی. مهاجران اگرچه بی رحمانه، از آنان دریغ شده ای، اما روزی خواهد آمد، که همین غربت نشینان، با ساک هایی پر از تجربه و شجاعت، بازمی گردند، نه برای انتقام، بلکه برای ساختن و آن روز، افغانستان دیگر خاک غم نیست، بلکه وطن آغوش است و هیچ کسی، از سرزمینش فرار نخواهد کرد، زیرا وطنش، پناه او خواهد بود. وطن، در دست شماسست، نه در دست آنانیکه ویرانی را تجارت کردند و شما، اگر باهم باشید، حتی سنگ هم نان میشود، و خاک هم وطن می گردد. /

با تقدیم مهر و احترام : « سراج ادیب »

* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت دوازدهم

« چهره پنهان تاریخ »

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر - 2025/9/17

تاریخ همیشه آن گونه که بر کاغذ نقش بسته و در کتاب ها درج شده، حقیقت محض نیست. در پس هر سطر و هر واقعه، چهره ای پنهان نهفته است؛ چهره‌ای که گاه به عمد پوشانده شده تا حافظه جمعی مردمان را به سوی خاصی سوق دهد.

این همان تاریخ رسمی است که قدرت‌ها می‌نویسند، اما آن چه در کوچه‌ها، درجان مردمان خاموش، و در دل خاک مانده، چهره پنهان تاریخ است. این چهره پنهان را می‌توان در اشک‌های بی صدا دید، در فریادهایی که هرگز شنیده نشد، در استخوان‌های بی نام و نشان که در دل کوه‌ها و دشت‌ها جا مانده اند.

تاریخ، آن چه را که نمی‌پسندد، حذف می‌کند و آن چه را که به سود قدرت است، برجسته می‌سازد. اما حقیقت، هر چند خاموش، در سینه مردم و در حافظه نسل‌ها باقی می‌ماند.



قدرت‌ها جنگ را روایت کرده‌اند؛ پیروزی و شکست را با معیار خویش سنجیده اند. اما چهره پنهان تاریخ روایت دیگری دارد: روایت از مادری که در آتش جنگ کودکش را از دست داد، از دهات و روستایی که با خاک یکسان شد، از نسلی که به غربت پرتاب شد، و از آرزوهایی که هرگز به بار ننشست. این چهره پنهان، نه با جوهر سیاست، بلکه با خون و اشک انسان‌ها نوشته شده است.

چهره پنهان تاریخ، هشدار است به آیندگان که فریب ظاهر را نخورند. هر آنچه با شکوه و عظمت بر صفحه‌ها نقش بسته، لزوماً حقیقت نیست؛ حقیقت در صدای خاموشی است که هنوز از ویرانه‌ها برمی‌خیزد. اگر این چهره دیده نشود، تاریخ باز هم تکرار می‌شود، و باز قربانیان همان مردمان بی‌قدرت خواهند بود. پس وظیفه ماست که چهره پنهان تاریخ را برملا کنیم؛ نه برای انتقام، بلکه برای آگاهی. برای آنکه آیندگان بدانند، پشت پرده زرین قدرت، همیشه سایه ای از رنج، خون و محرومیت نهفته است.

تنها در پرتو شناخت این چهره پنهان است که می‌توان از تکرار فاجعه جلوگیری کرد و به سوی صلح و همزیستی گام برداشت/

با تقدیم مهر و احترام : « سراج ادیب »

* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت سیزدهم

« سایه فراموشی »

نویسنده: سراج ادیب

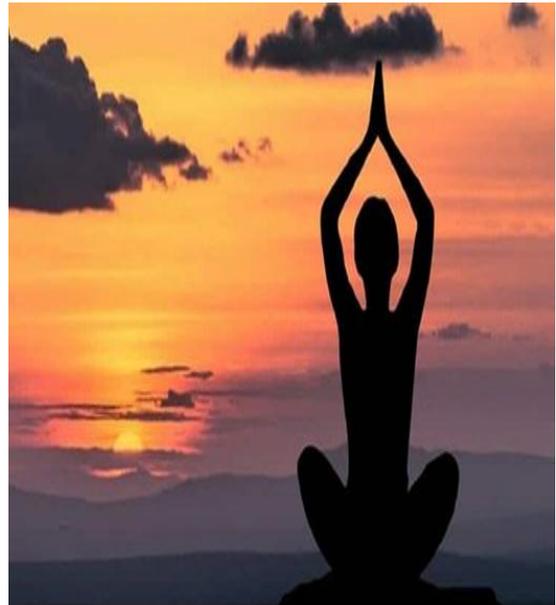
تاریخ نشر - 2025/9/17

تاریخ رسمی، همیشه فقط آنچه را می‌خواهد به یاد بسپارد، برجسته می‌کند و هر آنچه را که به سود قدرت نیست، در سایه فراموشی می‌پوشاند. اما سایه فراموشی، نه چیزی انتزاعی، بلکه زخمی است که در جان مردم باقی می‌ماند. خاطراتی که سرکوب شده‌اند، رویدادهایی که خاموش شده‌اند و دردهایی که به فراموشی سپرده شده‌اند، همان چیزی است که تاریخ پنهان می‌خواند.

این سایه، در چهره کسانی دیده می‌شود که از جنگ جان سالم به در برده‌اند اما هنوز در کابوس دیروز گرفتارند. در کوچه‌ها و خانه‌هایی که ویرانی را تجربه کرده‌اند، در کودکانی که از تجربه خشونت تنها سکوت به یادگار برده‌اند. هر گام، هر نفس، هر نگاه، یادآور خاطره‌ای است که هیچ‌گاه در کتاب‌ها ثبت نشده است. قدرت‌ها می‌خواهند فراموش کنیم، زیرا فراموشی به آنها امکان می‌دهد خطاهای خود را توجیه کنند و گذشته تلخ را پنهان نگه دارند.

اما سایه فراموشی، خاموش نمی‌ماند. در نواهای موسیقی محلی، در داستان‌های مادربزرگ‌ها و پدربزرگ‌ها، در دیوارهای شکسته شهرها، در دل انسان‌های عادی، این خاطره‌ها همچنان زنده‌اند. شناخت این سایه، نه برای بازگرداندن درد و رنج، بلکه برای درک حقیقت است. سایه فراموشی، اگر دیده شود، می‌تواند چراغ راه باشد؛ چراغی که راه را به سوی آگاهی، عدالت و همدلی روشن می‌کند. تنها وقتی که سایه فراموشی را بشناسیم، می‌توانیم به آنچه از دست رفته، معنا دهیم و آینده‌ای بهتر بسازیم.

تاریخ پنهان، همیشه در کنار ماست؛ در همان سایه‌ای که می‌خواهند ما را در آن گم کنند. ما اما می‌آموزیم که سایه را ببینیم، صدای خاموشان را بشنویم و حقیقت را زنده نگه داریم. / با تقدیم مهر و احترام: « سراج ادیب »



* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت چهاردهم

« جنگ و فریاد زمین »

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر - 2025/9/25

تاریخ فقط از انسان سخن نمی‌گوید؛ زمین هم شاهد است، هم قربانی و هم فریادگر. جنگ‌ها، سیاست‌ها و طمع‌های قدرت، نه تنها جان انسان‌ها، بلکه خاک، کوه و درخت را نیز به نابودی کشانده‌اند. زمین، با تمام سکوتش، فریادی خاموش دارد که هرگاه گوش باز کنیم، می‌توان آن را شنید، روستاهایی و دهاتی که با خاک یکسان شدند، رودهایی که خشکیدند، دشت‌هایی که به میدان نبرد تبدیل شدند، همه روایتگر چهره پنهان تاریخ‌اند.

انسانی که زمینش را از دست می‌دهد، بخشی از هویت خود را نیز از دست می‌دهد؛ چرا که زمین، حافظه و میراث فرهنگی اوست، قدرت‌ها غالباً به این فریاد بی‌اعتنا هستند. پروژه‌ها، قراردادهای و جنگ‌ها در نگاه آنان نمود اقتصادی یا سیاسی دارد، اما زمین، بی‌صدا، از هر ضربه‌ای زخمی می‌شود. زمین همسو با انسان، تاریخ را تجربه می‌کند و هر درخت بریده شده، هر رود آلوده شده، هر کوه ویران شده، یادآور نسلی است که از تاریخ چیزی به جز ویرانی به یاد ندارد.

شناخت فریاد زمین، وظیفه‌ای انسانی است. زمین نه تنها خانه ما، بلکه شاهد حوادث و قربانی سیاست‌های ماست. اگر به این فریاد گوش ندهیم، آینده ما نیز در سایه تاریخ تکراری و ویران شده، همچون زمین، پژمرده خواهد شد. فریاد زمین، یادآور این است که تاریخ واقعی، تنها آنچه بر کاغذ نوشته شده نیست؛ بلکه در دل خاک، در رگ‌های رودها، در تنه درختان، و در هر سنگی که زیر پای انسان‌ها خرد شده است، زنده است. و ما باید بیاموزیم که آن را بشنویم، به آن احترام بگذاریم و از تکرار ویرانی جلوگیری کنیم. / با تقدیم مهر و احترام : « سراج ادیب »

فریاد خاموشان (قسمت چهاردهم)

جنگ و فریاد زمین



* * * * *

فریاد خاموشان - قسمت پانزدهم

« باز ماندگان سکوت »

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر - 2025/10/1

پس از هر جنگ، هر بحران، هر ظلم و هر تجاوز، بازماندگان سکوت می‌مانند؛ کسانی که صدایشان در تاریخ رسمی شنیده نمی‌شود و دردشان در کتاب‌ها ثبت نشده است. این بازماندگان، نه تنها از فاجعه گذشته رنج می‌برند، بلکه با سایه فراموشی و بی‌توجهی جامعه نیز دست به گریبان‌اند. بازماندگان سکوت، کودکانی هستند که در کوچه‌های ویران، بازی‌های خود را با خاطرات خشونت و فقدان پیوند می‌دهند. زنانی هستند که اشک‌هایشان هرگز به چشم هیچ قاضی یا تاریخ‌نگاری نرسیده است. مردانی هستند که رنج فراموش شدن را بر دوش دارند، اما از بیان آن محروم‌اند. این سکوت، یک انتخاب نیست؛ یک اجبار است. قدرت‌ها ترجیح می‌دهند بازماندگان، سکوت کنند تا روایت رسمی تاریخ بدون مزاحمت پیش رود.



اما هر سکوت، هر چند خاموش، یک فریاد ناپیدا است که در قلب و ذهن بازماندگان زنده می‌ماند و نسل‌ها آن را به گونه‌ای دیگر تجربه می‌کنند.

شناخت بازماندگان سکوت، شناخت روح انسانی و عمق تاریخ واقعی است.

تنها با شنیدن این سکوت‌هاست که می‌توان به حقیقت نزدیک شد و چرخ فراموشی و تباهی را شکست. بازماندگان سکوت، ما را به یاد می‌آورند که هر تاریخی که بدون صداهای خاموش نوشته شود، ناقص و ناپایدار است. درک بازماندگان سکوت، نه برای بازگرداندن گذشته، بلکه برای ساختن آینده‌ای انسانی‌تر و عادلانه‌تر است. آنان چراغ‌های خاموشی هستند که اگر روشن شوند، مسیر را برای عدالت، همدلی و صلح روشن خواهند کرد. / با تقدیم مهر و احترام : « سراج ادیب »

فریاد خاموشان - قسمت شانزدهم

« آینه و زمان »

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر - 2025/10/8

تاریخ، همانند آینه ای بزرگ، گذشته را نه تنها بازتاب می‌دهد، بلکه امروز ما را نیز در خود نشان می‌دهد. هر واقعه، هر ظلم و هر فریادی که در گذشته خاموش ماند، تصویری است که در آینه زمان به ما نگاه می‌کند و درس‌هایی را برای نسل‌های آینده فریاد می‌زند. آینه زمان، بی رحم اما راستگوست. هیچ چیز را نمی‌توان از آن پنهان کرد. هر بار که به گذشته نگاه می‌کنیم، باید آماده باشیم تا چهره‌های پنهان تاریخ، بازماندگان سکوت و فریاد زمین را در انعکاس آن ببینیم. اگر از این آینه درس نگیریم، تکرار همان اشتباهات، همان دردها و همان ویرانی‌ها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

در این آینه، می‌توانیم ببینیم که چگونه جاه طلبی‌ها و قدرت طلبی‌ها، نه تنها انسان‌ها، بلکه طبیعت و سرزمین را نیز قربانی خود کرده‌اند. می‌وانیم دریابیم که چه خاطراتی در سایه فراموشی مانده و چه سکوت‌هایی هنوز فریاد می‌کشند. و مهم‌تر از همه، می‌توانیم بفهمیم که آینده ما، نتیجه امروز و انتخاب‌هایی است که بر پایه آگاهی از گذشته شکل می‌گیرد.



آینه زمان هشدار می‌دهد:

اگر نمی‌خواهیم باز هم قربانی قدرت‌ها و فراموشی شویم، باید صدای خاموشان را بشنویم، بازماندگان سکوت را ببینیم و فریاد زمین را درک کنیم. این تنها راهی است که تاریخ می‌تواند آموزنده باشد و نه صرفاً خاطره درد و رنج.

آینه زمان، ما را دعوت می‌کند به آگاهی، همدلی و اقدام. اگر گذشته را با چشم باز ببینیم، می‌توانیم امروز را بهتر بسازیم و فردایی انسانی‌تر و صلح‌آمیز رقم بزنیم. / با تقدیم مهر و احترام : « سراج ادیب »

فریاد خاموشان - قسمت هفدهم و پایانی

« صلحی که باید آموخت »

نویسنده: سراج ادیب

تاریخ نشر - 2025/10/12

اگر تاریخ را بیاموزیم، اگر چهره‌های پنهان آن را ببینیم، بازماندگان سکوت را بشناسیم و فریاد زمین را بشنویم، تنها یک راه باقی می‌ماند:

- آموختن صلح. صلحی که نه تنها به معنای پایان جنگ، بلکه به معنای پایان بی‌عدالتی، فراموشی و ویرانی است.

- صلح، فقط واژه‌ای در کتاب‌ها نیست؛ فرآیندی است که با شناخت گذشته و احترام به انسان‌ها و زمین آغاز می‌شود.

- صلح، یادآوری خاطرات تلخ و تلاش برای جبران آن‌هاست،

- صلح، احترام به بازماندگان سکوت و شنیدن صدای خاموشان است،

- و صلح، مراقبت از زمین و منابع آن برای نسل‌های آینده است.

قدرت‌ها می‌توانند سلاح‌ها بسازند و مرزها ترسیم کنند، اما صلح واقعی در دل انسان‌ها شکل می‌گیرد. وقتی یاد بگیریم که فریادهای خاموش را بشنویم، سایه فراموشی را کنار بزنیم و آینه زمان را ببینیم، آن‌گاه می‌توانیم جامعه‌ای بسازیم که عدالت، انسانیت و همزیستی در آن ارزش‌های اصلی باشند.

- صلحی که باید آموخت، یادآور مسئولیت ماست. مسئولیتی که تنها با صلح فردی آغاز نمی‌شود، بلکه با صلح اجتماعی و تاریخی کامل می‌شود.

ما وظیفه داریم از گذشته درس بگیریم، دردها را ببینیم، و هر اقدامی که به تکرار ویرانی و ظلم منجر شود، متوقف کنیم، و این گونه است که فریاد خاموشان به گوش ما می‌رسد:

- هشدار می‌دهد، یادآوری می‌کند و مسیر انسانیت را روشن می‌سازد.

- صلحی که باید آموخت، تنها زمانی تحقق می‌یابد که تاریخ را با تمام تلخی‌ها و حقایقش بشناسیم، چهره‌های پنهان آن را آشکار کنیم و نسل‌های آینده را با آگاهی و امید بسازیم. / با تقدیم مهر و احترام: « سراج ادیب »

نوت:

با این قسمت، سلسله نوشتار تحت عنوان «فریاد خاموشان» در قالب ۱۷ قسمت به پایان می‌رسد و مسیر تاریخی، انسانی و صلح طلبانه تکمیل می‌شود. تا نوشتار دیگر درود بی پایان

